

قسمت اول



## اسماعیل گلستانی

# پیرامون آذربیجان

موج می‌زند.  
عدم استقبال از خواهان و نبیشتن به زبان ترکی  
از طرف مردم آذربایجان با وضعی که در قلم آمد، در  
حریان تاریخ تجزیه شده است.

الف- نام آذربایجان و تبار و نژاد مردم آن  
ما مردم آذربایجان، مردمی هستیم از تبار و نژاد  
آریایی که به نژاد هند و اروپایی مشهور است. از نگارش  
مورخین چین برمی آید که این نژاد، سفید پوست است.  
بیشتر قوم کوچکی بود و اما به مرور بزرگتر شد و آهنگ  
کوچ کرد و قسمت بزرگی از آن به سوی اروپا رفت به  
طوری که اقوام یونانی و زرمن و لاتین و اسلام و غیره  
همگی آریایی هستند و قسمت بزرگ دیگری به آسیا  
آمد و در فلاتهای پامیر و ایران پراکنده شد که هندیان و  
ایرانیان بودند. اینان در عصر و دایی یعنی دو هزار تا هزار  
سال پیش از میلاد با هم می زیستند و چون نفوس  
آنان بیشتر و بیشتر شد، گروهی به جنوب، تارود سند  
کوچیدند و گروهی دیگر به سوی باختراً آمدند و فلات  
ایران را برگزینند.  
نخستین پامیر آریایی به نام اشوزرتشت در  
نديشه برانداختن آئين و دايي افجاد و آئين يكنا پرسشي

بود که حتی زنده یاد خلیل ملکی بازرس حزب توده که خود اهل تبریز بود نیز لب به اعتراض بر این زبان گشود، پس از اشغال ایران در بحبوحه جنگ جهانی دوم، در یکی از پایه های مققطع دیستستان در شهر سلمانی درس می خوانند. روسها از ریاچان را اشغال کرده بودند و به مقامات محلی که در اختیار اشغالگران بودند، دستور دادند کنترلی ترتیب داده شود و در آنجا جبروت و نیزگواری روزگار استالین را با اشعاری و سخنانی به رخ مردم کشیدند. در آن میان یک آموزگار دیستان که معلم خود من نیز بود و نیک تار می زد تار به دست، خود را به صحنه رسانید و تار را به صدا درآورد و با آوازی نیک و حساس میهن خواهی چنین خواند:

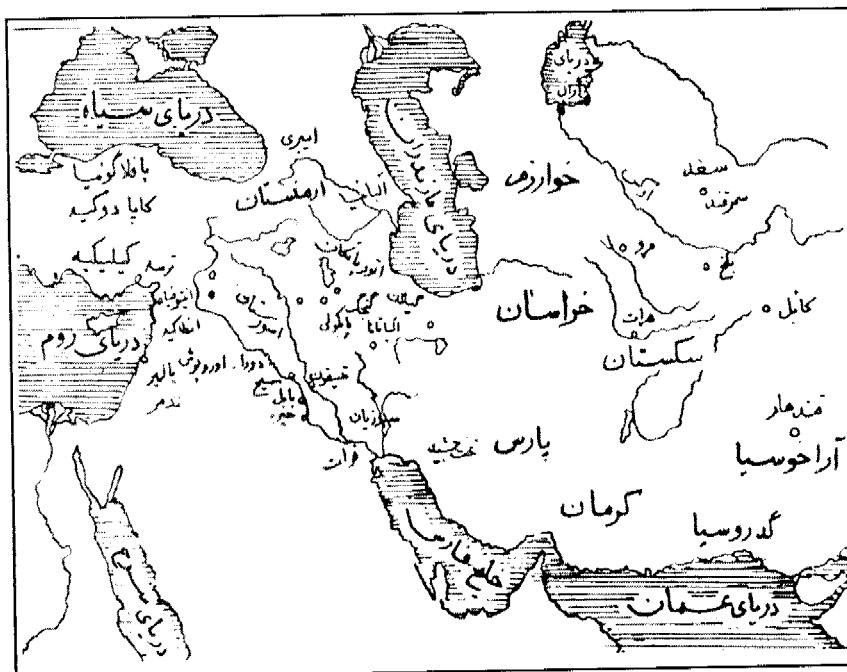
شماره ۲۱ از ماه مارس ۱۳۸۴ ماهنامه تقویف شدۀ حافظا را ورق می‌زدم، در صفحه ۱۰۵ آن مطلبی به چشم خورد با عنوان: «درد دل یک روزنامه فروش آذربایجانی». این روزنامه فروش در ایرانی بودن خود تردید نموده و پرسشی به شرح زیر مطرح کرده بود: «سوالی بسیار ساده و کوتاه دارم: چرا من در وطن خودم و در سرزمین مادری خودم با زبان بیگانه و غیر از زبان مادری خودم، درس بخوانم و بنویسم و حرف بزنم؟!»

گرچه این مرد خود خویشتن را کم مایه و کم معلومات معروفی کرده بود ولی نوشته‌اش بد نبود و از رساله‌ای کافی برخادار بود. ولی این خاکسار که یک آذربایجانی اصیل هستم در غم آمد که به این پرسش گستاخانه پاسخ داده نشود و چنان اندیشیدم که اگر این پرسش بی پاسخ بماند که همان ملت یا الشخاص کم اطلاع که پرسش کننده نیز یکی از آنها است، تصویر خواهد کرد که به قول معروف: «علی، آیاد هم دهن، است!»

در زمان کودکی من سیدین جعفرین یعنی سید عصر باقراف، دییر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی سوسیالیستی وقت و سید عصر پیشه وری، دییر حزب دموکرات آذربایجان ایران، کمونیست رانده شده از دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، در پیشبرد تمایل استالین به بیلینن آذربایجان ایران که اکنون به چهار استان آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل و زنجان تقسیم شده است، هم پشت شدند و حکومتی را به مرکزیت تبریز در سال ۱۳۴۲ ه.ش. تشکیل دادند به نام «دولت آذربایجان» و در مدارس به تدریس دروس، با الیای فارسی و زبان ترکی آذربی پرداختند و روزنامه‌های متعدد به این زبان انتشار دادند و اسکناس جاب کردند.

نیک به یاد دارم که مردم با اینکه به این لهجه ترکی مانند حرف می‌زدند، ولی خواندن و نیشتن آن را نمی‌سیندیدند و خوش نداشتند و برنمی‌تاقند و آن روزنامه‌ها را بچه‌های مدارس لوله می‌گردند و به سر و صورت هم می‌کوفتند و چون آن موقع کیسه‌های بلاستیک امروزی و یا وسائل دیگری برای قراردادن اجتناسی که مردم می‌خریدند نبود، بقالی‌ها و خواری‌ها و کسبه دیگر از آن روزنامه‌ها استفاده می‌کردند. پول اسکناس آن حکومت رانیز کسبه و بازارگانان آذربایجان

زبان مورد استفاده فرقه دموکرات چنان غیر علمی



های زیادی که ایران خواندنی (یعنی سرزمین های خارج از ایران اصلی) گشاده شد از جمله آلبانیای قفقاز که مغان و مودنان به آن دیار سیل شدند و در بادکوبه آشکده ساختند.

در مورد تغییر نام اران به آذربایجان که مورد اعتراض آذربایجانی ها نیز شد و از تبریز امثال شیخ محمد خیابانی و اسماعیل امیرخیزی و احمد کسری بزرگ این کار ایرانی ها شدیداً تاختند، نصرت الدوله در مجموعه خاطرات خود نوشته است که آنان نام آذربایجان را برگزیدند که جدای خود را روسیه کاملاً مدلل سازند.

حزب مساوات و حکومت باکو به عثمانی روی کرد و پان ترکیست ها برای این دولت آغوش باز کردند و نام آذربایجان نیز در جهت مقاصد سیاسی ترکها برگزیده شد و حتی تشکیل حزب مساوات در باکو نیز با پشتیبانی عثمانی بود و بعد از فوریتختن این حکومت به وسیله ارتش سرخ شوروی، استالین نیز بر همان منوال و همان مقاصد نام آذربایجان را حفظ کرد.

**ه- زبان مردم آذربایجان**  
گفت و گو در مورد زبان مردم آذربایجان بسیار پیچیده تراز زبان استانهای دیگر ایران است سید احمد کسری تاریخ نگار ایرانی با فراهم آوردن کتابی بنام «آذری یا زبان باستانی آذربایجان» در شناسایی زبانهای مناطق گوناگون ایرانیان و گویش‌های آنان کوششها و زحمات زیادی را تحمل نموده است.  
فرایند همه‌ی پژوهش‌های انجام شده این است

یک آذربایجان سخن رفته و آن آذربایجان ایران است.

### ج- آلبانیای قفقاز یا اران (جمهوری فعلی آذربایجان)

تال سال ۱۹۱۸ هیچگونه سندی در دست نیست که شمال رود ارس را آذربایجان نامد و هیچ تاریخ نگاری حتی تاریخ نگاران روسیه و ترکیه چنین چیزی را در قلم نیاورده و هیچ داڑه المارعی سرزمین قفقاز را «آذربایجان» نگفته است. بل منطقه قفقاز و شروان تازمان حمله اعراب یعنی تا آخر پادشاهی ساسانیان «آلپانیا» و از آن به بعد تا سال ۱۹۱۸ میلادی «اران» نام داشت.

### د- آیا تبار و نژاد مردم آذربایجان و اران یکی است؟

بدینهی است که استان اران تا عهدنامه های ننگین گلستان و ترکمانچای یکی از ایالات مهم ایران بود و مردم آن با مردم آذربایجان از زمان باستان همبستگی نزدی و زبانی و ملی داشته ا و اما از نظر مذهبی مردم اران تا زمان ساسانیان مسیحی بودند و اما آذری ها زرتشتی بودند و بعد از غلبه اسلام مسلمان شدند و در عهد صفویان به مذهب تشیع گرویند و با آذری ها هم مذهب نیز شدند و یاری و پایمردی مردمان اران و ارمنی و گرجی در انقلاب مشروطیت و پیشبرد رستاخیز و قیام مردم تبریز تأثیر به سزا داشت.

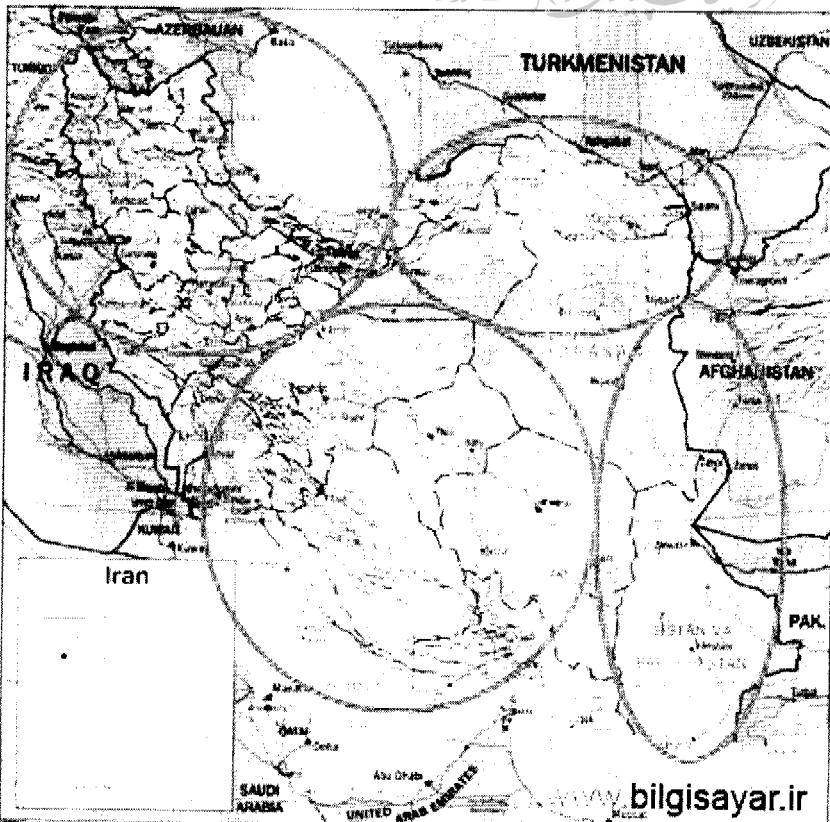
البته ناقصته نماند که مردم آلبانیای قفقاز تا زمان شاپور اول در دین مسیح و زیر فرمان اساغه کلیساهای مسیحی بودند و اما با شکر کشی شاپور اول سرزمین

را پی ریزی کرد و کتابی اورد به نام «اوستا» و بنا به نوشته عنایت الله رضا در کتاب در اوستا به تکرار از «ایران ویچ» یا «ایران ویجه» که نام سرزمین آریاییان است سخن رفته است.

بخش آریایی ایران (یعنی آریاییان) که فلات ایران را برای زندگی گزیدند) خود سه بخش شدند، بخشی به خاور ایران رفتند و خراسان بزرگ را تشکیل دادند و به نام پارت شناخته شدند و دیگر بخشی به جنوب ایران رفتند و «پارس» نامیده شدند، بخشی سوم به باخته آمدند و «عاد» نام گرفتند و نخستین کشور آریایی نزد را مادها تشکیل دادند که شامل آذربایجان و همدان و کرمانشاهان و ری و اصفهان و قله های البرز و کوههای زاگرس بود و آذربایجان را «عاد خرد یا کوچک» و بقیه کشور را «مام کلان یا بزرگ» نام دادند و به همین علت از عهد باستان سه استان خراسان و فارس و آذربایجان را بخش های بزرگ ایران و استان های مهم داشته اند، و از همان زمانها میان ماد و پارس روابط حسنی برقرار بود. هرودت تاریخ نگار یونانی می نویسد آری دهک پادشاه ماد برای اینکه در پارس رقیب بزرگی پیدا نماید دختر خود «ماندانا» را به کمبوحیه دوم به زنی داد و از این زن پسری زاده شد که نامش را کوروش گذاشتند که در کابه های فرنگی «سیروس» آمده است و کوروش تا دوازده سالگی در دربار پدر بزرگش آری دهک پادشاه ماد پرورده شد و سپس به پارس بازگشت و در سال ۵۵۹ پیش از میلاد به شاهی پدر به شاهی نشست و این مبدأ تاریخ شاهنشاهی ایران است.

اما در مورد آذربایجان که به نظر می رسد تا حمله اسکندر (الکساندر) نامش همان «عاد خرد» بود و سردار دلیر و کارданی که فرمانروای ماد خرد بود در برابر سپاه اسکندر ایستاد و میهن خود را از بیندادگری اسکندر رهانید و این سردار «تورپات» نام داشت که معنی لغوی آن «نگهدارنده آتش» است و از آن تاریخ ماد کوچک تغییر نام داد و به «أتورپاتکان» معروف شد.

**ب- حدود و مرزهای جغرافیایی آذربایجان**  
با به تعریف دائره المعرف روسیه تزاری در سال ۱۹۸۰ میلادی آذربایجان سرزمین آذر- آتش به زبان پهلوی آتورپاتکان و به زبان ارمنی آذربادگان استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است و از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردبیل) و عراق عجم (ماد) و از غرب به ارمنستان ترکیه و از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آنرا قطع می کند و از شرق به استان گیلان در کرانه های دریای خزر، مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۲۰ کیلومترمربع است...  
جاگاه ولیه‌هدی چون عباس میرزا از اهمیت فراوان برخوردار است. صاحب کتاب «آذربایجان و اران» از این نتیجه گرفته است که در این داڑه المارعی هیچ نامی از آذربایجان ایران و یا آذربایجان روسیه همانند ارمنستان ترکیه و ارمنستان روسیه برده نشده است بلکه تنها از



فارسی بوده است و بهترین دلیل آن مقلاط شمس تبریزی است، شمس تبریزی هیچگاه به ترکی سخن نگفته است و بنا به نوشته مؤلف کتاب «خط سوم» شمس تبریزی با اینکه عربی خوب می داشت ولی اصرار به گفت و گو به زبان فارسی داشت.

اگر تاریخ را مرور کنیم و به گذشته برگردیم در دوران سلجوقیان، همیشه ایرانیان در برابر فرمانروایان ترک، هویت خویش و زبان فارسی را صیانت کرده و برای نگهداری زبان فارسی ایستادگی به خرج داده اند. مثلاً در عصر ایشان بزرگان، دانشمندان و ادبیان بر جسته ای در ایران ظهرور کرده اند مانند ناصرخسرو قبادیانی، خیام نیشابوری، اسدی توسي، انوری ایبوردی، امیرمعزی، قطران تبریزی، سنائی غزنوی، مورخینی همانند گردیزی صاحب زین الاخبار، محمد راوندی صاحب راحه الصدور و فقیهان و دانشمندان و بزرگانی مانند شیخ توسي، شیخ طبرسی، امام محمد غزالی، امام فخر رازی، خواجه نظام الملک توسي، عمید الملک کندری و حتی شهاب الدین یحیی سهروردی که شعر اهمگی به پارسی شعر گفته و دانشمندان به عربی و فارسی هر دو زبان نوشته‌ند و اما زبان محاوره فارسی بود.

شهاب الدین یحیی سهروردی که خود اهل اذربایجان بود و در قرون ششم هق در مراغه با امام فخر رازی هم شاگرد بود و هر دو به درس مجذالین جیلی حاضر می شدند، آیا به ترکی گفت و گو می کردند؟! نه استاد و نه شاگردانش، زبان ترکی نمی دانستند بلکه فلسفه به عربی تدریس می شد و محاوره به فارسی دری بود.

پیش از سلجوقیان با اینکه محمود غزنوی خود از تبار ترک بود ولی دربار او محل گفت و گو به زبان پارسی بود و شعرای همانند فردوسی و عنصری و

رودکی زایده سمرقند است که شعر او برای تهمیج پادشاه سامانی به عزیمت به بخارا! «ای بخارا شادباش و دیر زی شاه زی تو میهمان آیدهمی» پراوازه است و این شعر می رساند که سمرقند و بخارا (ازبکستان) در سده چهارم هق در فرمان شاهان فارسی زبان و در اختیار فارسی زبان بوده است فقط برخی از غلامان ترک زبان به این سامان راه یافته بودند، همانند سبکتکین والبتكین که پدر و حد پدری محمود غزنوی باشند و غلام سامانیان بودند و اما در قرون بعدی ترکان به سرزمین های شمالی خراسان بزرگ سرازیر شدند. نظامی گنجوی یکی از س-toneای شعر پارسی که در گنجه می زیست و گنجه یکی از شهرهای مهم اران (جمهوری اذربایجان است) از زبان ترکی ساخت گردیزان بود، می گوید:

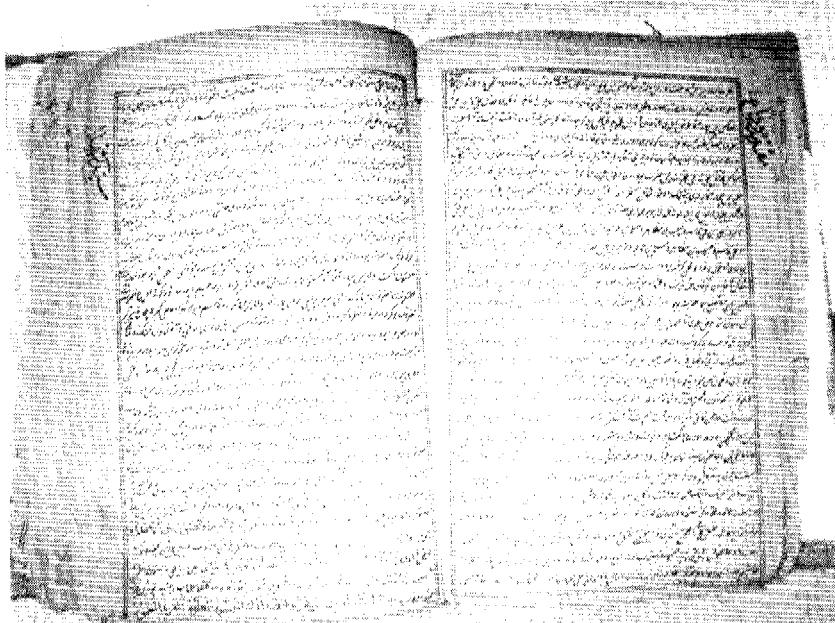
ترکی صفتی و فای ما نیست  
تر کانه سخن سزای ما نیست  
آن کز نسب بزرگ باشد  
او را سخن بزرگ باشد

از این سخن معلوم می شود که اولًا در قرن ششم، ترکان به قفقاز راه یافته بودند و زبان ترکی در آن سامان حضور داشت تا این زبان ترکی زبان شعری و موسیقایی نبوده و در برابر زبان فاخر فارسی، توان هماوردی نداشته است که نظامی بر آن به دیده حقارت نگریسته است. باید گفت که در قرون هفتم و هشتم هق ترکان سلجوقی در ایران و آسیای صغیر فرمان می رانندند چه، در قرن هفتم جلال الدین محمد مولوی دیگر ستون شعر پارسی و فرزنش سلطان ولد در قونیه که پیاختخت سلجوقیان در آسیای صغیر بود بصورت گذرا و به حالت تفتنی به ترکی شعر گفته اند اما زبان غالب

که زبان مردم آذربایجان همانند دیگر آریاییان، ایرانی زبان «پریان پهلوی» بوده است که اعراب آنرا «فهلوی» «گفتند و منظور از آن «پهلوی میانه است» و با وجود غله اعراب، ایرانیان گرچه مقهور زبان عربی شدند ولی استادگی کردند و دانشمندان ایران برای اینکه داشتند خود را به دنیای اسلام عرضه کنند به عربی نبشتند ولی زبان بومی مقاومت کرد تا اینکه در آسیای میانه که جزء خراسان بزرگ بود روکی به زبان فارسی دری شعر گفت و به فاصله نه چندان دور در قرن چهارم بزرگمردی به نام فردوسی (حکیم ابوالقاسم) از همان دیار خراسان برخاست و با نظم شاهنامه، زبان فارسی دری رازنده کرد. بنابراین نوشه صاحب کتاب «آذربایجان و اران» حمداده مستوفی تاریخ نگار قرن هفتم و هشتم ضمن اشاره به زبان مردم مراغه می نویسد: «بانشان پهلوی غیر است» یعنی پهلوی دگرگون یافته است.

صاحب قلم نتیجه گرفته است که برخی از مؤلفان تا سده هشتم زبان مردم آذربایجان را پهلوی دانسته اند البته باید خاطر نشان سازم که زبان آذربایجان پهلوی بوده ولی در گویش پهلوی ممکن است با مناطق دیگر ایران تفاوت داشت و این غیر قابل احتراز و طبیعی است بنابراین باید زبان مردم آذربایجان را «پهلوی اذری» نامید.

همگی مورخان اعم از ایرانی و رومی و ارمنی و تازی، اتفاق نظر دارند که تا قرن ششم میلادی در آسیای میانه و ایران و آسیای صغیر (آناتولی) هیچ یک از اقوام ترک نزد نبوده اند و ترکتازی از سده ششم آغازیده است و در کتاب استر از تورات ضمن بحث از اخشورش (خشایارشا) چنین آمده است که او از هند تا جیش بر یکصد و بیست و لایت پادشاهی داشت که این یکصد و بیست و لایت شامل ایران و ایران (غیر ایران) بود و در هیچکدام از این ولایات، از نزد ترک زندگی نمی کردند یعنی در هیچ تاریخی دیده نمی شود که شاهنشاهان هخامنشی اتباع ترک تبار داشته باشند. زیستگاههای ترکان در شمال چین بود و در سده ششم میلادی یعنی زمان ساسانیان (حول و حوش ظهور اسلام در جزیره العرب) ترکان ارام آرام به جنوب غربی و طرف دریای خوارزم سرازیر شدند و سده ها خارج از آسیای میانه می زیستند. حتی سده های نخست بعد از اسلام نیز ترکان به آسیای میانه که همان خراسان بزرگ است (شامل خراسان فعلی و افغانستان و ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان) راه نداشتند. چه، قرارگاه حکومت ابومسلم خراسانی در سده نخست هجری قمری شهر مرو بود که امروز در ترکمنستان واقع شده است. از سده دوم تا چهارم هق طاهریان و سامانیان در خراسان بزرگ فرمانروایی داشتند که بخارا و سمرقند و مرو و تاشکند و خجند زیر نگین آنان بود و گور روکی پدر شعر پارسی در زمان سامانیان اشعار نایی را به زبان فارسی دری سروده است. شهر خجند در تاجیکستان است و ساکنان آنجا هنوز هم به فارسی سخن می گویند و کمال خجندی از آن دیار است و



هیچوقت به زبان ترکی چیزی نگفت و حتی طالبوف تبریزی که در باکو زندگی می کرد و عاشق شهر مینوچهر تبریز بود، هر چه نوشت به فارسی است.

در قرن حاضر، سه نفر از روحانیان بزرگوار لقب «علامه» گرفته‌اند، علامه امینی صاحب‌الغیر، علامه محمد حسین طباطبائی صاحب‌المیزان و اصول فلسفه و روش رثایسم و غیره و علامه محمد تقی جعفری مترجم نهج البلاغه و صاحب کتب و نوشهای فراوان، هر سه از تبریزند و حتی در گفთار لهجه داشتند ولی هیچ‌کدام سطري به زبان ترکی نتوشتن بلکه هر سه به زبان ملی فاخر خود نوشتندو اکر کسی به نجف اشرف مسافت کنند در آستانه علی بن ایطال(ع) به دو نامه شگفت‌انگیز بر می خورد، یکی از مقدس اردبیلی که به شاه عباس پادشاه مقندر صفوی چنین می نویسد: «بسم... الرحمن الرحيم از من فلان ابن فلان به تو ای عباس، مظلومی را می فرمstem که امیدوارم به کفاره گناهات دادخواهی کنی که خداوند رحمان بر تو بیخت‌شاید و دیگری پاسخ نامه است: «حضرت حجه الاسلام و المسلمين ایه... مقدس اردبیلی امر مطاع مبارک اجر شد، داد مظلوم را ستاندم.مرا از دعای خیر محروم نفرمایید عباس، بنده خدا، کلب آستان علوی».

منظور از بادآوری این دو نامه، اقامه دليل ستگ و روشن است براینکه در آن زمان دو نفر که یکی روحانی مشهور مرجع تقلید و دیگری یک پادشاه صاحب اقتدار است و هر دو تبار اردبیلی اذربایجان را بکدیگر به زبان پارسی می نویسند. بنابراین من نمی توانیم به زبان ترکی بنویسیم و بخوانیم، زبان پارسی، زبان ملی ما است که از مادها و پارسیها و پارتبهای که نیاکان ما هستند، به یادگار مانده و در جان ما ریشه دوانده و با خون ما جوشیده است.

شادروان سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار) که یکی از سه یا چهار شاعر بزرگ قرن ما است، اگر مقداری شعر به صورت مسمط (حیدریابیه سلام) به زبان ترکی اذربایجان سرود و نیک هم سرود و یا چند غزل به ترکی گفته است برای اهل دیهی گفته است، که به هنگام کودکی او را به علت شیوع بیماری وبا در تبریز به آن ده پیش عمه اش فرستاده بودند و متى در آن دیار ماندگار بود و به مکتب خانه رفته بود. و الا دیوان اشعار پارسی او بسیار حجمی و سیر است و در غزل سرایی در قرن اخیر بی همتا است و هر کس غزلی از او بخواند و نداند که از اوست خیال می کند که از حافظ است و خود او نیز پیرو حافظ بود و تخلص خود را نیز به (شهریار) از دیوان حافظ برگرفته است. بقیه این مقال در ماهنامه بعدی خواهد آمد.

## ادامه در شماره‌ای آینده

شمیرزن صفوی از گیلان به سوی اردبیل روان شد و در طول راه مریدان شیعه مذهب دیگر هر چه بیشتر به او پیوستند. سیاه شاه اسماعیل از خاندان‌های شیعه ترک زبان مرید مرشدان صفوی همانند روملو، افشار، قاجار، تکلوف، اذربایجان، بشاملو و استخارلو تشکیل می شد و به لحاظ کلاه سرخ رنگ دوازده ترکی که بر سر می گذاشتند، قلیاش نامیده شدنده نظر می رسد که محاواه ترکی در اذربایجان از زمان قوه قویونلوها شروع شد و در زمان صفویه ادامه یافت. ولی مردم اذربایجان هیچ‌چوچوت خود را به خواندن و نوشتن به زبان ترکی عادت ندادند و همچنان به پاساری زبان فارسی و حفظ و وقایه آن پرداختند و به رغم فرمانروایان ترک زبان، پارسی دیرینه را رها نکردند. با وجود اینکه شاه اسماعیل خود به ترکی شعر گفت و تخلص به «خطائی کرد ولی مراسلات درباری و حکومتی و فرمانهای دولتی به زبان پارسی بود و با وجود گستردگی لغت ترکی نسبت به فارسی - شاعران اذربایجان که عده آنها نیز کم نیست، همگی به پارسی شعر سروهند.

به همان مجلة حافظه که پرسنیش آن روزنامه نگار اذربایجانی چاشنی این مقاله را زدن نظر افکید. در صفحه ۴۷ آن از علی رضا تبریزی چه غزل زیبایی درج کرده است:

ای گل لاله که خونین دل و خدان دهنی  
توبیدین شیوه نمایشگر احوال منی

و در صفحه ۷۰ آن سروده زیبایی از ابراهیم حقی بستان آبادی (بستان آباد شهری ایشان) به نام سام «کاترینا» به زنی گرفت و از این زن یک پسر و دو دختر زاده شد، اوزون حسن یکی از این دختران خود به نام مارتارا به شیخ حیدر صفوی پدرشاه اسماعیل به زنی داد و باو مارتا که علماش خاتون نیز نامیده می شد مادر شاه اسماعیل است و قابل ذکر است که اوزون حسن فقط شاه اذربایجان نبود بلکه پادشاه کشور ایران بود و ری و اصفهان و فارس و بیزد... را در اختیار داشت و پایتخت او شهر تبریز بود.

به نظر می رسد که اوزون حسن از آن جهت دختر خود را به زنی شیخ حیدر داد که در آن زمان مرشدان صفوی به نفوذ و قدرت رسیده بودند و کلیه طوابق ترک روم و آسیای صغیر حلقة مریدی آنان را برگردان آویخته بودند. شیخ حیدر فرزند شیخ جنید بود و نیای بزرگ آنان شیخ صفوی الدین اردبیلی بود و اوزون حسن پادشاه ایران دست ارادت به شیخ جنید داده بود.<sup>۱</sup>

بعد از سلجوقیان در زمان اتابکان آذربایجان و پس از سلطنت مغول وضع به همین مثال بود و زبان فارسی غالب بود. تاریخ نگار بر جسته ای چون عظام‌الک جوینی و برادرش شمس الدین در تبریز می زیستند و از بزرگان نویسنده و سخنور فارسی بودند.

باری سخن در مورد زبان مردم اذربایجان بود به طوری که از قراین پیداست تا آخر کار تیموریان یعنی پایان قرن هشتم هجری قمری زبان غالب در ایران و از جمله اذربایجان، زبان فارسی بوده که شیخ محمد شیبستری نیز مثنوی زیبا و عارفانه خود را در آن قرن سروهاد است. تا آن که می‌رسیم به پادشاهی قراقویونلوها و آق قویونلوها، به طوری که از نامشان پیداست تبار ترک داشتند و پایتخت هر دو سلسله شهر تبریز بود و پایان زمان آنها مقارن با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی است. لازم به شرح است که مادر اوزون حسن آق قویونلوا یک شاهزاده خانم عیسوی از امپراتوری یونانی طرابوزان بود و طرابوزان شهر معروفی است که در جنوب دریای سیاه قرار گرفته است. با این خوبی‌شاندنی اوزون حسن برادرزاده امپراتور طرابوزان را به نام «کاترینا» به زنی گرفت و از این زن یک پسر و دو دختر زاده شد، اوزون حسن یکی از این دختران خود به نام مارتارا به شیخ حیدر صفوی پدرشاه اسماعیل به زنی داد و باو مارتا که علماش خاتون نیز نامیده می شد مادر شاه اسماعیل است و قابل ذکر است که اوزون حسن فقط شاه اذربایجان نبود بلکه پادشاه کشور ایران بود و ری و اصفهان و فارس و بیزد... را در اختیار داشت و پایتخت او شهر تبریز بود.

به نظر می رسد که اوزون حسن از آن جهت دختر خود را به زنی شیخ حیدر داد که در آن زمان مرشدان صفوی به نفوذ و قدرت رسیده بودند و کلیه طوابق ترک روم و آسیای صغیر حلقة مریدی آنان را برگردان آویخته بودند. شیخ حیدر فرزند شیخ جنید بود و نیای بزرگ آنان شیخ صفوی الدین اردبیلی بود و اوزون حسن پادشاه ایران دست ارادت به شیخ جنید داده بود.<sup>۱</sup>

بعد از اوزون حسن، اسماعیل صفوی با مریدان ۱ بر پایه پژوهش‌های احمد کسریوی باید گفت که نیای پادشاهان صفوی از صوفیان اهل اردبیل در آذربایجان فارسی زبان و پیرو مکتب شافعی یعنی از اهل سنت و جماعت بود و در اپسین دهه مائی سده هفتم چنان آوازه ای به هم رسانده بود که خواجه رشید الدین فضل الله در نامه ای به شیخ او را «مطرح انوار هدایت و مظہر اسرار و لایت خوانده است... رک به: جلد اول دیباچه ای در نظریه انجساط ایران از سید جواد طباطبائی ص ۲۹. که نگارش کسریوی را گستردۀ تر آورده است» البته پژوهش مرحوم کسریوی را دیگران نیز تأیید کرده اند.